

دیدگاه‌های ناهمگون اتحادیه اروپا و آمریکا در زمینه امنیت خاورمیانه - (۲۰۱۶-۲۰۰۱)

دکتر مجید عباسی - عضو هیأت علمی گروه روابط بین‌الملل - دانشگاه علامه طباطبایی
سمیه بهرامی - دانش‌آموخته مقطع کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه - دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، راهبرد بازدارندگی ایالات متحده در خاورمیانه را که با هجوم گسترده به عراق در چارچوب عملیات آزادسازی کویت آغاز شده بود به راهبرد مداخله‌گرایی فزاینده این کشور در منطقه تبدیل کرد. در آغاز اتخاذ این راهبرد تازه، واشنگتن سیاست یکجانبه‌گرایی در پیش گرفت و امنیت خود را به حضور نظامی هر چه بیشتر در کشورهای منطقه وابسته دانست. در چنین اوضاعی کشورهای اروپایی راه خود را بیش از پیش از آمریکا جدا کردند که این امر به ناآرامی در روابط فرآتلانتیکی و اروپایی انجامید. اما از آنجا که اوپاما دیدگاهی متفاوت از بوش در برابر مسایل خاورمیانه داشت (همچون بسیاری دیگر از حوزه‌های بین‌المللی)، اتخاذ سیاست چندجانبه‌گرایی از سوی کاخ سفید (دست‌کم در روابط با اروپا) از ۲۰۰۸ به این سو، به نزدیکی بیشتر مواضع ایالات متحده و اتحادیه اروپا در زمینه رویدادهای خاورمیانه انجامیده است. با این همه، برداشتهای متفاوت واشنگتن و بروکسل از مفهوم امنیت در خاورمیانه و راههای متفاوتی که این دو بازیگر برای برقراری امنیت در منطقه می‌پیمایند، طیف گسترده‌ای از منافع اختلاف‌زا تا مشترک را در دو سوی آتلانتیک در برابر مسائل خاورمیانه به‌دنبال دارد. در این پژوهش در پی پاسخ دادن به این پرسش اصلی بوده‌ایم که چرا با وجود نزدیک بودن هدفها و منافع اتحادیه اروپا و آمریکا در خاورمیانه، مواضع این دو در زمینه امنیت در این منطقه تا این اندازه متفاوت است.

درآمد

اختلافهای اروپا و آمریکا در مورد خاورمیانه، برای نخستین بار به‌گونه جدی و آشکار در جنگ ۲۰۰۳ آمریکا با عراق پدیدار شد که برآمده از اختلاف دیدگاهها و برداشتهای دو طرف درباره آثار امنیتی مداخله نظامی در عراق بر کل منطقه و نظام بین‌الملل بود. شرکت نکردن اتحادیه اروپا در جنگ ۲۰۰۳ با عراق و ناتوانی کشورهای عضو اتحادیه اروپا از اتخاذ یک تصمیم مشترک در این زمینه مهمترین نقطه ضعف اتحادیه اروپا یعنی برخوردار نبودن از ارتش یکپارچه اروپایی

و سیاست خارجی یکسان در برابر دگرگونیهای نظام بین‌الملل را نشان داد، ایالات متحده و اتحادیه اروپا متفاوت از یکدیگرند: آمریکا بازیگری است با ساختار سیاسی فدرال که توان دست زدن به اقدامات قاطع در سطح جهان و رهبری کشورهای دیگر را دارد و در برابر، اروپا دربرگیرنده گروهی از کشورهای مستقل است که با وجود تلاشهای بسیار، هنوز یک قانون اساسی مشترک ندارند. از سوی دیگر، برای اعضای اتحادیه اروپا اهمیت خاورمیانه یکسان نیست. از دیدگاه تاریخی، گرایش پاره‌ای از کشورهای اروپایی

● **برداشت‌های متفاوت واشنگتن و بروکسل از مفهوم امنیت در خاورمیانه و راه‌های متفاوتی که این دو بازیگر برای برقراری امنیت در منطقه می‌پیمایند، طیف گسترده‌ای از منافع اختلاف‌زا تا مشترک را در دو سوی آتلانتیک در برابر مسائل خاورمیانه به‌دنبال دارد.**

دوم) و از این‌رو برای اعضای این اتحادیه ثبات و امنیت در خاورمیانه مهمتر از آمریکا است و می‌کوشند تا جایی که می‌توانند، خود را از ناامنی‌های برآمده از مداخلات واشنگتن در خاورمیانه دور نگهدارند (متغیر وابسته). بر این پایه، همراهی اتحادیه اروپا با آمریکا در خاورمیانه از گونه سیاسی و اقتصادی است و همراهی نظامی تنها زمانی صورت می‌پذیرد که از اجماع بین‌المللی و پشتوانه حقوقی برخوردار باشد. برای آزمون این فرضیه، تعاملات و اختلافات میان اروپا و آمریکا در جریان چهار موضوع مهم امنیتی در منطقه خاورمیانه با رویکرد امنیت از دیدگاه سازه‌نگاری بررسی شده است: جنگ افغانستان؛ جنگ ۲۰۰۳ عراق؛ طرح خاورمیانه بزرگ؛ و درگیری اعراب - اسرائیل. در این روند، نوع و روش پژوهش مقایسه‌ای بوده که در آن با روش‌شناسی استنباطی، به بررسی و علت‌یابی مواضع هر یک از طرفها در قبال امنیت خاورمیانه پرداخته‌ایم. گردآوری اطلاعات نیز به روش کتابخانه‌ای با بهره‌گیری از اسناد، کتابها، مجلات معتبر علمی و اینترنت انجام گرفته است.

۱. چارچوب نظری: امنیت از دیدگاه سازه‌نگاری

رویکرد سازه‌نگاری در روابط بین‌الملل، سرچشمه امنیت و ناامنی را در چگونگی اندیشیدن بازیگران درباره پدیده‌ها و موضوعات، بویژه منافع و تهدیدها می‌داند و بر آن است که هر اندازه بازیگران به‌سوی تفسیر و درک مشترک از رویدادهای بین‌الملل پیش روند، امنیت افزایش می‌یابد و برعکس. در واقع، ناامنی زمانی پیش می‌آید که هویت‌های گوناگون وجود داشته باشد که سبب می‌شود درک و تفسیر از مسائل

چون فرانسه، ایتالیا و اسپانیا تا اندازه زیادی به‌سوی خاورمیانه است اما آلمان، هلند و بلژیک بیشتر خواهان نقش‌آفرینی اتحادیه اروپا در اروپای خاوری هستند و رویکرد سنتی بریتانیا به سیاست منطقه‌ای این اتحادیه بعنوان مکمل سیاست ایالات متحده گرایش دارد. با این همه، امکان مشخص کردن رویکرد کلی سیاست خارجی اتحادیه اروپا در برابر رویدادهای خاورمیانه با توجه به منافع و نیازهای امنیتی اعضای این اتحادیه در منطقه خاورمیانه، بویژه اختلاف دیدگاه‌های آن با رویکردهای ایالات متحده وجود دارد.

درباره چگونگی تعامل ایالات متحده و اتحادیه اروپا در خاورمیانه و برداشت این دو بازیگر از ماهیت امنیت در این منطقه و آثاری امنیتی که برای آنها دارد، بحث اصلی این نیست که آیا اختلاف‌نظر (یا همکاری) میان اروپا و آمریکا بر سر خاورمیانه قاعده است یا استثنا، بلکه مهم این است که دریایم چرا دیدگاه‌های اتحادیه اروپا و ایالات متحده پیرامون امنیت خاورمیانه در برخی مواقع اختلاف‌زا و در مواردی دیگر همکاری‌جویانه بوده است. به سخن دیگر باید، علت اساسی برداشت‌های گوناگون اروپا و آمریکا را از فرایندهای امنیت‌جویانه در خاورمیانه تبیین کرد تا امکان پیش‌بینی رفتارهای مشارکتی یا غیرمشارکتی این دو بازیگر در خاورمیانه فراهم آید.

در همین راستا، هدف اصلی این پژوهش علت‌یابی ناهماهنگی برخی مواضع اتحادیه اروپا و آمریکا در زمینه امنیت خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تعیین شده است. پرسش اصلی نیز این است که «چرا با وجود پیوندهای نزدیک میان هدفها و منافع اتحادیه اروپا و آمریکا در خاورمیانه، در برخی موارد ایستارهای اروپا در زمینه امنیت این منطقه با ایستارهای آمریکا ناسازگار است». فرضیه پژوهش نیز این است که «نزدیکی جغرافیایی، تروریسم و مسأله مهاجران عرب (متغیر مستقل)، مایه آسیب‌پذیری اتحادیه اروپا در صورت بی‌ثباتی و مداخله نظامی و امنیتی در خاورمیانه شده (متغیر میانجی اول) و تا اندازه‌ای نیز فهم مشترک کشورهای اروپایی و خاورمیانه‌ای را از مسائل امنیتی منطقه افزایش داده است (متغیر میانجی

ناهمگون‌تر شود. هرچه تفسیر و تشخیص بازیگران از نظام بین‌الملل مبتنی بر بی‌اعتمادی و خودیاری باشد، به همان اندازه ساختار نظام بین‌الملل ناامن‌تر خواهد بود، زیرا وقتی بی‌اعتمادی حاکم است همه به خودیاری روی می‌آورند. در سایه بی‌اعتمادی، اقدام هر کشور در جهت ناامنی تفسیر می‌شود و برعکس، وقتی اعتماد در میان باشد، بسیاری از مسائل مورد اختلاف و چالش برانگیز مدیریت می‌شود. از این‌رو، امنیت بیش از عوامل مادی قدرت، بر فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر متکی است.

سازهانگاران همچنین بر این باورند که آنچه بازیگران و بازی را در سیاست جهانی شکل می‌دهد، ایده‌هاست و ایده‌هایی که هنجاری باشد نه تنها بازیگران را محدود می‌کند، بلکه آنها را پدید می‌آورد و واکنش را امکان‌پذیر می‌سازد. برای نمونه، قوانین بین‌المللی نه تنها اقدام مشروع دولت‌ها را تعریف می‌کند بلکه به دولت‌ها مشروعیت می‌بخشد و به آنها امکان می‌دهد به شیوه‌ای رفتار کنند که برای دیگر بازیگران بین‌المللی معنادار باشد. آنان همچنین می‌گویند که هنجارها تنها ایده‌هایی نیست که در ذهن ما وجود دارد، بلکه باورهای مشترکی است که در جهان واقعی و در معنایی که به منابع مادی می‌دهد و شیوه‌هایی که ایجاد می‌کند نیز وجود دارد (عباسی و فرخی، ۱۳۸۸: ۸۵-۸۶).

● «نزدیکی جغرافیایی، تروریسم و مسأله مهاجران عرب (متغیر مستقل)، مایه آسیب‌پذیری اتحادیه اروپا در صورت بی‌ثباتی و مداخله نظامی و امنیتی در خاورمیانه شده (متغیر میانجی اول) و تا اندازه‌ای نیز فهم مشترک کشورهای اروپایی و خاورمیانه‌ای را از مسائل امنیتی منطقه افزایش داده است (متغیر میانجی دوم) و از این‌رو برای اعضای این اتحادیه ثبات و امنیت در خاورمیانه مهمتر از آمریکا است و می‌کوشند تا جایی که می‌توانند، خود را از ناامنی‌های برآمده از مداخلات واشنگتن در خاورمیانه دور نگهدارند (متغیر وابسته).»

بررسی‌های امنیتی سازهانگاران در حد فاصل اثبات‌گرایان و پسااثبات‌گرایان قرار دارد و بر دو فرضیه اصلی استوار شده است. نخست اینکه ساختارهای بنیادی سیاست بین‌الملل، ساخته و پرداخته ساختارهای اجتماعی است و دوم اینکه دگرگونی اندیشیدن درباره روابط بین‌الملل می‌تواند به تغییر وضع امنیت بین‌الملل و بهبود آن بینجامد؛ این بدان معناست که چنانچه اندیشه افراد و دولت‌ها درباره مسائل امنیتی دگرگون شود، وضع امنیتی نیز دگرگون خواهد شد. گذشته از این، سازهانگاران به تأثیر و تأثر متقابل جهان مادی و انسانی باور دارند (عبدالله خانی، ۱۳۸۲: ۱۸۵). از این‌رو برای شناخت رویکردهای امنیتی یک دولت، بررسی متغیرهای تاریخی و ویژگی‌های فلسفی، سیاسی، فرهنگی و شناختی دولت و نخبگانش، مقدم بر متغیرهای غیرتاریخی و عینی مانند فناوری، توانمندی‌های نسبی مادی و... است؛ زیرا فرهنگ تاریخی است که به این متغیرها معنا می‌بخشد (Johnston, 1995:34).

اصول تئوریک این پژوهش نیز برای تبیین فرضیه و برپایه نظریه سازهانگاری قرار داده شده است زیرا به باور نگارندگان، این رویکرد به دلایل زیر می‌تواند روابط دو طرف را به خوبی تبیین کند:

الف) رویکرد سازهانگاری در فهم سیاست خارجی کشورها و آگاهی از نقاط ضعف و قوت آنها و بویژه برای بررسی سیاست خارجی اتحادیه اروپا می‌تواند بسیار کارساز و تعیین‌کننده باشد، زیرا این رویکرد به شکل تاریخی‌تر، جامعه‌شناسانه‌تر و عملی‌تر در سنجش با دیگر رویکردها، روابط بین‌الملل را بررسی می‌کند.

ب) سازهانگاری نگرشی تازه به نقش عقلانیت در اوضاع و پدیده‌های جمعی انسانها است و به همان‌گونه که بر ساختارهای مادی - اجتماعی تأکید می‌ورزد، ساختارهای هنجاری را نیز با اهمیت می‌شمارد. این ویژگیها هم با کارکرد دستگاه دیپلماسی و هم با اصول منشور اتحادیه اروپا هماهنگی دارد (ازغندی، ۱۳۸۴: ۲۲).

پ) نظریه سازهانگاری بر ابعاد مادی و غیرمادی روابط بین‌الملل تأکید می‌کند. از آنجا که بخش بزرگی از روابط اتحادیه اروپا با کشورهای دیگر و ازجمله

● **همراهی اتحادیه اروپا با آمریکا در خاورمیانه از گونه سیاسی و اقتصادی است و همراهی نظامی تنها زمانی صورت می‌پذیرد که از اجماع بین‌المللی و پشتوانه حقوقی برخوردار باشد.**

۲۰۰۱ در سطح بالایی قرار داشت. ولی در زمینه ماهیت تهدید، اتخاذ راهبرد و هدفهای دخالت غرب در افغانستان، اختلافهایی میان واشنگتن و بیشتر پایتختهای اروپایی در جنگ افغانستان پیش آمد و این مأموریت در افغانستان از آنچه در آغاز انتظار می‌رفت، پیچیده‌تر شد. به‌گونه‌ای که تنها چند سال پس از آغاز درگیریها که با دستاوردهای محدود در زمینه امنیت و توسعه افغانستان و هزینه‌های سنگین انسانی و مالی و توانایی دولت کزازی همراه بود، تعهدات در دو سوی آتلانتیک رو به کاهش گذاشت.

کشورهای عضو اتحادیه اروپا با این ذهنیت وارد افغانستان شدند که آمریکا کار طالبان را یکسره کرده و مسائل نظامی و امنیتی حل شده است. هدف از ورود اتحادیه اروپا به کشور جنگ‌زده افغانستان، مشارکت در بازسازی و کمک به توسعه این کشور بود تا از این راه ضمن تأمین منافع اعضای خود، مانور تبلیغاتی به راه اندازد و اعتبار بین‌المللی به دست آورد. این دیدگاه هنگامی قوت می‌گیرد که بدانیم که نیروهای نظامی اتحادیه اروپا هنگام ورود به افغانستان، به مناطق پرخطر و کانون درگیریهای نظامی که بیشتر در جنوب کشور جریان داشت، فرستاده نشدند. اتحادیه اروپا با صدور بیانیه‌ای خواستار فرستاده نشدن سربازان اروپایی به مناطق پرخطر افغانستان شد و در پی آن بود که مشکلات تا جایی که ممکن است از راههای سیاسی و غیرنظامی از میان برداشته شود. با بدتر شدن اوضاع امنیتی در جنوب و خاور افغانستان، اختلاف‌نظرهای جدی میان آمریکا با دیگر کشورهای عضو ناتو و ایساف درباره حضور نظامیان در مناطق ناامن پدید آمد. اما با وجود این اختلافها، از میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا تنها بریتانیا، فرانسه و هلند، حاضر به فرستادن نیروهای خود به مناطق پرخطر شدند؛ تا اینکه با گسترش دامنه ناآرامیها به سراسر افغانستان، کشورهایایی که از ناآرامیها

آمریکا بر پایه عوامل غیرمادی و هنجاری است و تنها مادی نیست، نظریه سازه‌انگاری می‌تواند بسیار سودمند باشد. زیرا سازه‌انگاران همزمان به عوامل مادی و غیرمادی توجه دارند.

ت) نظریه سازه‌انگاری روابط را تنها در چارچوب دشمنی و رقابت یا همکاری نمی‌بیند بلکه ناسازگاری و همکاری را با توجه به تعریف دولتها از هویت خویش و «خود» در جامعه بین‌المللی تجزیه و تحلیل می‌کند. افزون بر آن این نظریه به دنبال یک راهکار میانه است تا بتواند روابط گوناگون بین‌المللی را تشریح کند، و نیز در پی پل زدن میان نظریه‌های گوناگون است. از آنجا که روابط ایالات متحده و اتحادیه اروپا بر پایه هر دو عامل ناسازگاری و همکاری قرار دارد بنابراین می‌توان از این نظریه بخوبی برای تجزیه و تحلیل این روابط کمک گرفت.

ث) سازه‌انگاران به ساختار و ویژگیهای نظام بین‌الملل و ابعاد مادی و غیر مادی آن توجه دارند و نظام بین‌الملل را در راستای روابط میان ساختار - کارگزار تجزیه و تحلیل می‌کنند. با توجه به ساختار کنونی نظام بین‌الملل بویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ این نظریه می‌تواند همراه با تشریح ساختار موجود، به بررسی نقش آمریکا و اتحادیه اروپا بعنوان کارگزاران و بازیگران این ساختار کمک کند و برای تجزیه و تحلیل نظری روابط بروکسل - واشنگتن سودمند باشد (نک: عباسی، ۱۳۸۸؛ عباسی، ۱۳۹۲: ۱۹-۴۵)

۲. یافته‌های پژوهش

برای پاسخ دادن به پرسش اصلی و آزمون فرضیه پژوهش، تعاملات و اختلافهای اتحادیه اروپا و ایالات متحده در زمینه امنیت در خاورمیانه و آثار آن بر محیط بین‌الملل، چهار نمونه مهم امنیتی در منطقه بررسی شده است.

۱-۲. جنگ افغانستان (۲۰۰۱)

در حفظ منافع مشترک، افغانستان آزمونی برای همکاری فرآتلانتیک شمرده می‌شود. همبستگی اروپا با ایالات متحده پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر

می‌گریختند، سرانجام در باتلاق ناامنی به دام افتادند (مرادی، ۱۳۹۳).

از این رو در دوران جنگ افغانستان، واشنگتن بارها از ناهماهنگی در همکاریهای نظامی آمریکا و اروپا و مخاطراتی که هر دو سو با آن روبه‌رو بوده‌اند، ابراز ناخشنودی کرده بود. از دید ایالات متحده، اروپا در فراهم کردن نیرو برای دوره‌های آغازین ایساف (نیروهای ائتلاف در افغانستان) کُند عمل کرده بود، با این همه، همکاریهای ایالات متحده با ایساف پس از ۲۰۰۶ رو به فزونی گذاشت و با روی کار آمدن اوباما، کشورهای اروپایی همچنان ۳۵ درصد از کل نیروهای ایساف را تأمین می‌کردند و کمابیش ۲۷ درصد خسارات را متحمل می‌شدند (Flanagan, 2011:194-196). اما این اندازه همکاری از دید باراک اوباما پذیرفتنی نبود و دولت تازه آمریکا با وجود افزایش دادن شمار نظامیان در افغانستان، پس از چندی از حضور آنان در افغانستان کاست تا همپیمانان اروپایی را برای افزایش دادن همکاری‌هایشان زیر فشار بگذارد. دولتهای اروپایی نیز که از تصمیم واشنگتن برای کاهش دادن نیروهایش یا فراخواندن آنها هراس داشتند، ناگزیر از پذیرش تعهدات نظامی بیشتر در خاک افغانستان شدند، هرچند ترجیح می‌دادند که تلاش‌هایشان در آن کشور معطوف به عملیات درازمدت بهسازی باشد.

در همان زمان نشریه آمریکایی «امریکن فری پرس» در گزارشی با توجه به آغاز کار دولت تازه

● رویکرد سازه‌انگاری در فهم سیاست خارجی کشورها و آگاهی از نقاط ضعف و قوت آنها و بویژه برای بررسی سیاست خارجی اتحادیه اروپا می‌تواند بسیار کارساز و تعیین‌کننده باشد. سازه‌انگاری نگرشی تازه به نقش عقلانیت در اوضاع و پدیده‌های جمعی انسانها است و به همان‌گونه که بر ساختارهای مادی - اجتماعی تأکید می‌ورزد، ساختارهای هنجاری را نیز با اهمیت می‌شمارد. این ویژگیها هم با کارکرد دستگاه دیپلماسی و هم با اصول منشور اتحادیه اروپا هماهنگی دارد.

آمریکا و تلاش آن برای گسیل ۲۵ هزار نیروی نظامی به افغانستان، به اختلاف شدید میان رئیس‌جمهوری آمریکا و همپیمانان اروپایی وی پرداخته بود، زیرا بسیاری از کشورهای اروپایی تمایلی به پیروی از واشنگتن در فرستادن نیروهای نظامی بیشتر به افغانستان نداشتند و حتا در صدد بیرون بردن نیروهایشان از آن کشور بودند. در این گزارش تأکید شده بود که همپیمانان اروپایی آمریکا آمادگی دارند تا آشکارا به درخواست واشنگتن برای اعزام نیرو به افغانستان پاسخ منفی دهند. به‌نظر ریچارد واکر، نویسنده گزارش یادشده، این تنها یک نمونه از اختلافهایی بوده که میان کشورهای اروپایی و دولت نوپای اوباما در طراحی یک راهبرد برای افغانستان وجود داشته است. بی‌اعتمادی آلمان و فرانسه به کارایی «گروه تماس»، دربرگیرنده کشورهای که به‌دنبال پایان درگیریها در افغانستان بودند و تأکید ایالات متحده بر نقش این گروه، از دیگر اختلافهای کشورهای اروپایی و آمریکا بر سر مسأله افغانستان بود. درحالی‌که فکر افزایش شمار کشورها در جنگ افغانستان نخستین بار از سوی ژاک شیراک، رئیس‌جمهوری وقت فرانسه در نشست ۲۰۰۶ ناتو مطرح شده بود، هیأت آمریکایی به ریاست کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه وقت آمریکا سخت با این نظریه مخالفت کرد و حتا هشدار داد که با این کار فرماندهی واحد از میان خواهد رفت و سرانجام کشورهای اروپایی را واداشت که این پیشنهاد را پس بگیرند. اما همان‌گونه که گفته شد، دولت تازه آمریکا خود بیشتر پیشنهاد کرده بود که گروه تماس برپا شود که همین نیز نشان‌دهنده اختلافات میان دولت آمریکا و دولتهای اروپایی بود. (Walker, 2009)

بخش بزرگی از اختلافهای کشورهای اروپایی و آمریکا درباره افغانستان، بر سر تعریف فعالیت این نیروها بود. کشورهای اروپایی، جنگ با تروریسم را وظیفه آمریکا و بریتانیا می‌دانستند و می‌گفتند کشورهای اروپایی تنها برای برقراری صلح و بازسازی در افغانستان حضور دارند، اما واشنگتن و لندن این رویکرد را رد می‌کردند و خواهان مشارکت همه کشورها در جنگ با تروریسم بودند (ملازهی، ۱۳۸۷).

● بخش بزرگی از اختلافهای کشورهای اروپایی و آمریکا درباره افغانستان، بر سر تعریف فعالیت این نیروها بود. کشورهای اروپایی، جنگ با تروریسم را وظیفه آمریکا و بریتانیا می‌دانستند و می‌گفتند کشورهای اروپایی تنها برای برقراری صلح و بازسازی در افغانستان حضور دارند، اما واشنگتن و لندن این رویکرد را رد می‌کردند و خواهان مشارکت همه کشورها در جنگ با تروریسم بودند.

کاستیهای ملموسی وجود دارد.

۲-۲. جنگ عراق (۲۰۰۳)

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، اختلافهای اروپا و آمریکا برای نخستین بار در جنگ ۲۰۰۳ آمریکا با عراق آشکار شد که گذشته از پیدایش دودستگی و نبود انسجام در سیاست خارجی اتحادیه اروپا، به آشفتگی در روابط فرآتلانتیکی و اروپایی انجامید. جنگ عراق در واقع سرچشمه تضادها میان بخش بزرگی از کشورهای اروپایی و ایالات متحده بود. در آن زمان درحالی‌که بریتانیا، اسپانیا، ایتالیا و لهستان از تازش آمریکا به عراق پشتیبانی می‌کردند، کشورهای اروپایی دیگری همچون آلمان، فرانسه و بلژیک با قاطعیت مخالفت خود را با این جنگ ابراز داشتند. اما واشنگتن که رویدادهای ۱۱ سپتامبر را تجربه کرده بود و خود را از پشتیبانی کامل اروپا در مبارزه با تروریسم جهانی و پیشگیری از تکرار چنین فجایعی برخوردار می‌پنداشت، در برابر مخالفان جنگ افروزی کاخ سفید در اروپا واکنشی تند نشان داد. در برابر، کشورهای مخالف جنگ نیز سخت بر دیدگاههای خود پافشاری می‌کردند.

برخی از کشورهای اروپایی بویژه آلمان و فرانسه انتقادهای تندی به سیاست خارجی جورج بوش داشتند و نگران آینده اروپا از پیامدهای جنگ عراق بودند. جامعه جهانی و کشورهایی چون روسیه، فرانسه و آلمان احساس می‌کردند که جنگ عراق و پافشاری آمریکا بر آن، نشان‌دهنده زیاده‌خواهی آمریکا و تلاش برای ایجاد دگرگونیهای بنیادی در روابط بین‌الملل

این اختلاف نظرها که در آغاز چندان آشکار نبود، پس از چندی آشکار شد تا جایی که سخنگوی وزارت امورخارجہ آمریکا در فوریه ۲۰۰۸ به خبرنگاران گفت فشار واشنگتن بر همه کشورها و اعضای ناتو برای عمل کردن به تعهداتشان در افغانستان موضوع پنهانی نیست. پیش از آن نیز رابرت گیتس، وزیر دفاع وقت آمریکا در سخنان تندی از کوتاهی کشورهای اروپایی در مأموریت مشترک نظامی در افغانستان سخت انتقاد کرده بود. وی از آلمان خواسته بود که شمار بیشتری نیروی نظامی و تجهیزات هوایی به جنوب افغانستان بفرستد که فرانز جوزف، وزیر دفاع وقت آلمان در واکنشی کم‌سابقه این درخواست را رد کرده بود و در پاسخ به آن گفته بود که برلین همچنان بر این باور است که تمرکز نیروهای ناتو باید روی شمال افغانستان باشد نه جنوب. وزیر دفاع وقت فرانسه نیز در گفت‌وگو با همتای آمریکایی خود در واشنگتن پاسخی مشابه به درخواست گیتس داده و افزایش نیرو و تجهیزات در افغانستان را نپذیرفته بود. همزمان آنگلا مرکل صدراعظم آلمان نیز اعلام کرد که موضوع افزایش نیروهای جنگی در افغانستان در دستور کار وزیران ناتو قرار نخواهد داشت (The Guardian, 2008؛ همشهری آنلاین، ۱۳۸۶).

برسره می‌توان گفت که با وجود اختلاف نظرهای پرشمار میان ایالات متحده و برخی کشورهای اروپایی در زمینه راهبرد، عملیات نظامی و تعهدات، همگرایی چشمگیری از نظر مداخله سیاسی در افغانستان و حمایت مدنی میان آنها وجود داشته است. همچنین همگرایی میان دوطرف از هنگام روی کار آمدن اواما افزایش یافت و دولتها و افکار همگانی اروپا از تصمیمات دولت وی مبنی بر محدود کردن هدفها و افزایش نقش غیرنظامیان در برنامه‌های ایجاد ثبات، استقبال کردند. درحالی‌که این پیشرفتها به همکاری امنیتی فرآتلانتیکی در افغانستان انجامید، ایالات متحده و اتحادیه اروپا با وجود اعلام پایان مأموریت نیروهای ناتو در آن کشور، همچنان بر سر مسائل مهم راهبردی و سیاسی در این زمینه اختلاف نظر دارند. همچنین در هماهنگی و همگرایی نظامی و ایجاد ثبات و بازسازی

نکند و در برابر، شرودر نیز در کارزار انتخاباتی خود بر ضد جنگ مانوور ندهد (Forsberg, 2005:218). با این همه، توافق یاد شده به مرحله اجرا نرسید، زیرا واشنگتن مقدمات اقدام نظامی بر ضد عراق را در ژوئن ۲۰۰۲ فراهم کرد و شرودر نیز از موضوع عراق بعنوان واپسین کارت بازی در کارزار تبلیغاتی خود سود برد. شرودر آشکار و قاطع اعلام کرد که آلمان در ماجراجوییهای کاخ سفید شرکت نخواهد کرد و جنگ عراق را انحرافی بزرگ از روند جلوگیری از گسترش جنگ‌افزارهای کشتار جمعی به سوی تغییر رژیم خواند (Harnisch, 2004:10-11). سردی روابط ایالات متحده و آلمان بر سر جنگ عراق زمانی که خانم هرتا دویدلر گملین وزیر دادگستری آلمان، سیاستهای بوش و هیتلر را با یکدیگر مقایسه کرد بیشتر نیز شد. در پی این رویدادها، کاخ سفید پذیرفت که مناسبات با آلمان و روابط شخصی میان بوش و شرودر به سردی گراییده است (Forsberg, 2005:219). پس از پیروزی شرودر در انتخابات سپتامبر ۲۰۰۲، دولت آلمان در پی بهسازی روابط با ایالات متحده برآمد، بی‌آنکه در سیاست مخالفت با مداخله نظامی آمریکا در عراق بازنگری کند. برای نمونه، برلین بار دیگر در ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۲ اعلام کرد که در کاربرد زور در برابر عراق حتا زیر چتر شورای امنیت شرکت نخواهد کرد (Harnisch, 2004:12).

فرانسه نیز همچون آلمان در جریان جنگ عراق، در جبهه مقابل ایالات متحده قرار داشت، اما برخلاف آلمان، در آغاز میل چندانی به ابراز مخالفت با واشنگتن نداشت و تا نخستین ماههای ۲۰۰۳ به امید اینکه قطعنامه ۱۴۴۱ شورای امنیت به کار گرفته نشدن زور را بی‌نیاز به قطعنامه‌ای تازه تضمین کند، دست نگهداشت. حتا در آن زمان پاریس اعلام کرد چنانچه عراق از قطعنامه‌های بین‌المللی پیروی نکند، در حمله نظامی شرکت خواهد کرد. فرانسه همچنین از تلاش آمریکا برای تصویب قطعنامه‌ای که بازرسی سخت از جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی در عراق را اجازه دهد، پشتیبانی کرد. پاریس تنها زمانی که ایالات متحده یکجانبه از قطعنامه ۱۴۴۱ برداشتی مبنی بر مشروعیت

است. سردی روابط حاکم بر قطبهای ناهمساز در دو سوی آتلانتیک، یعنی فرانسه و آمریکا، که از زمستان ۲۰۰۲ و در پی تصمیم کاخ سفید برای حمله به عراق آغاز شده بود، پیوسته سنگین‌تر شد (واعظی، ۱۳۸۷). در جریان جنگ عراق، بیشترین واگرایی فرآتلانتیکی، میان محور فرانسه - آلمان و بریتانیا - آمریکا رخ داد و دیگر کشورهای اروپایی، خود را در کنار یکی از این دو محور قرار دادند. این دسته‌بندیها میان اروپا و ایالات متحده و نیز میان خود کشورهای اروپایی بر سر جنگ عراق را باید به‌دقت بررسی کرد تا به دلایل آن پی برد.

نخستین ابراز خشم نسبت به نقشه‌های آمریکا در عراق از سوی آلمان صورت گرفت، زمانی که در فوریه ۲۰۰۲ یوشکا فیشر وزیر امور خارجه وقت آن کشور، هرگونه همبستگی بالقوه میان رژیم عراق و القاعده را مورد تردید قرار داد (Stahl, 2005:10). در آن هنگام این احساس وجود داشت که ایالات متحده به نظرات همپیمانان اروپایی خود توجه نمی‌کند و این احساس آشکارا از سوی فیشر ابراز شد. از این رو در ماه مه ۲۰۰۲ بوش به آلمان رفت و موضع خود را در مورد عراق تشریح کرد و قول داد که پیش از هرگونه اقدام با همپیمانان اروپایی خود رایزنی کند. توافقی تلویحی نیز میان بوش و گرهارد شرودر صدراعظم وقت آلمان صورت پذیرفت مبنی بر اینکه ایالات متحده پیش از انتخابات آلمان جنگ با عراق را آغاز

● **جنگ عراق در واقع سرچشمه تضادها میان بخش بزرگی از کشورهای اروپایی و ایالات متحده بود.** در آن زمان درحالی که بریتانیا، اسپانیا، ایتالیا و لهستان از تازش آمریکا به عراق پشتیبانی می‌کردند، کشورهای اروپایی دیگری همچون آلمان، فرانسه و بلژیک با قاطعیت مخالفت خود را با این جنگ ابراز داشتند. در جریان جنگ عراق، بیشترین واگرایی فرآتلانتیکی، میان محور فرانسه - آلمان و بریتانیا - آمریکا رخ داد و دیگر کشورهای اروپایی، خود را در کنار یکی از این دو محور قرار دادند.

● اتحادیه اروپا از یک نیروی نظامی کارساز برخوردار نیست و از این رو نمی‌خواهد که مسائل مهم بین‌المللی با کاربرد زور حل شود، زیرا هرگاه سخن از کاربرد زور به میان آید، به معنای کاهش نفوذ و نقش‌آفرینی اتحادیه اروپا خواهد بود.

بی‌گمان مخالفت با جنگ در اروپا بیشتر بود که بخشی از آن به ساختار ناقص اتحادیه اروپا مربوط می‌شد. اتحادیه اروپا از یک نیروی نظامی کارساز برخوردار نیست و از این رو نمی‌خواهد که مسائل مهم بین‌المللی با کاربرد زور حل شود، زیرا هرگاه سخن از کاربرد زور به میان آید، به معنای کاهش نفوذ و نقش‌آفرینی اتحادیه اروپا خواهد بود.

۲-۳. طرح خاورمیانه بزرگ و دموکراسی‌سازی در منطقه

تنش میان ایالات متحده و اتحادیه اروپا در جنگ ۲۰۰۳ عراق بر بسیاری از حوزه‌های سیاست خاورمیانه اثر گذاشت، اما شاید هیچ‌یک به اندازه تنش‌های مربوط به تلاش برای دموکراسی‌سازی در منطقه برجسته نشده باشد (Wittes, 2009: v). اروپاییان نخست از زبان بلندپایگان در اتحادیه اروپا و کشورهای گوناگون، ناخرسندی خود را از این طرح اعلام و سپس با پیشگامی آلمان و فرانسه طرح دیگری زیر عنوان «طرح مرحله‌ای مشارکت راهبردی میان اتحادیه اروپا و کشورهای حوزه دریای مدیترانه و خاورمیانه» ارائه کردند. ادوارد ووکر معاون پیشین وزارت امور خارجه آمریکا بر این باور است که «طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا از سوی طرف‌های اروپایی به مطبوعات عربی داده شده و هدف آنها نیز هدف مثبتی نبوده است». از دید او، این طرح تنها یک اندیشه خام بوده و قرار نبوده است به‌زودی مطرح و آشکار شود. به هر رو، این موارد نشان می‌دهد که اروپاییان از این طرح چندان خشنود نبوده‌اند و نمی‌خواسته‌اند هدف‌های آمریکا در منطقه پیگیری شود. اگر سخنان ووکر درست باشد، نشان‌دهنده آنست که اروپاییان با زیرکی این طرح را از راه یک روزنامه عربی منتشر کرده و سپس خود به

حقوقی حمله به عراق داشت، مخالفت آشکار خود را با جنگ عراق اعلام کرد. در ۲۰ ژانویه ۲۰۰۳ وزارت امور خارجه فرانسه نیز در بیانیه‌ای رسمی مخالفت آن کشور را با هرگونه رهبری قطعنامه شورای امنیت برای جنگ ابراز داشته بود (Wood, 2003: 6).

در برابر، نخستین حرکت در پشتیبانی از مقاصد بوش در عراق، از سوی بریتانیا صورت پذیرفت، هنگامی که تونی بلر نخست‌وزیر آن کشور در آوریل ۲۰۰۲ با طرح کاخ سفید مبنی بر جنگ با عراق موافقت کرد. با وجود این، بلر اعلام کرد که هنوز هم می‌توان از جنگ پرهیز کرد و رعایت قانون پیش‌نیاز هرگونه حرکت است. چنین بود که طرح ایالات متحده برای حمله به عراق با درخواست بریتانیا و پافشاری کالین پاول، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، در سپتامبر ۲۰۰۲ و همزمان با آمادگی نظامی آن کشور برای حمله به عراق در دستور کار شورای امنیت سازمان ملل قرار گرفت و بریتانیا توانست سیاست خارجی آمریکا در برابر شورای امنیت و قطعنامه معروف ۱۴۴۱ این شورا را هدایت کند. این قطعنامه عراق را ملزم می‌ساخت که با روندهای بازرسی موافقت کند یا پیامدهای جدی آنرا بپذیرد (Miguel, 2008). در سپتامبر ۲۰۰۲ دولت بلر کوشید افکار عمومی بریتانیا را که مخالف جنگ بود با دادن گزارش‌هایی درباره جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی عراق و بیرحمی‌های رژیم آن کشور در زمینه حقوق بشر، تغییر دهد. در ژانویه ۲۰۰۳ نیز بریتانیا پشتیبانی کامل خود را از جنگ با عراق ابراز داشت (Stahl, 2008: 82-83).

بدین‌سان روشن است که نگرشها در اروپا درباره جنگ با عراق و چگونگی برخورد با درخواست ایالات متحده مبنی بر پیوستن کشورهای اروپایی به این جنگ یکپارچه نبوده است. از یک سو بریتانیا، ایتالیا، اسپانیا، دانمارک، مجارستان، لهستان و جمهوری چک پشتیبانی خود را از اقدام نظامی برای خلع سلاح عراق اعلام کردند و از سوی دیگر کشورهایی مانند آلمان، فرانسه و بلژیک مخالف اقدام نظامی در برابر عراق بودند. این دو دستگی در اروپا درحالی بود که پشتیبانی از جنگ در خود واشنگتن نیز به سادگی به‌دست نیامده بود. اما

نقل از آن روزنامه به ارزیابی طرح و واکنش به آن پرداخته‌اند (مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۳).

طرح «خاورمیانه بزرگ» از مواردی است که همواره در تعاملات فرآتلاتنتیکی از جایگاه بالایی برخوردار بوده است. در این مورد نیز همچون جنگ عراق، دیدگاه‌های اروپا و آمریکا تفاوت‌هایی دارد که برخی از آنها می‌تواند به وجود اختلاف میان دو سوی اقیانوس اطلس تعبیر شود. در نشست گروه هشت در ژوئن ۲۰۰۴ که طرح خاورمیانه بزرگ مطرح شد، سخنی از هدف‌های آمریکا به میان نیامد، اما روشن بود که «اهمیت ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیک خاورمیانه» موضوع روابط و اختلافات آمریکا و اروپا در سال‌های آینده خواهد بود. در حقیقت، واشنگتن در قالب طرح خاورمیانه بزرگ مجموعه‌ای از سیاست‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی را برای منطقه طراحی کرده بود که با دیدگاه‌های هنجاری اروپا همخوانی نداشت. گرچه اروپا و آمریکا در چارچوب هدف‌ها منافع مشترک دارند، ولی در تعریف خطرها و شیوه برخورد با آن تفاوت‌های ژرفی وجود دارد که همین تفاوت‌ها در زمینه طرح خاورمیانه بزرگ نیز دیده می‌شود. بنابراین تا زمانی که برداشت از خطر در میان بازیگران دو سوی آتلاتنتیک به هم نزدیک نشود، نمی‌توان انتظار توافق در زمینه مسائلی همچون طرح خاورمیانه بزرگ را داشت (ویستا، ۱۳۸۷؛ شفیع عربی، ۱۳۸۷: ۱۰۳-۹۵).

● **واشنگتن در قالب طرح خاورمیانه بزرگ مجموعه‌ای از سیاست‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی را برای منطقه طراحی کرده بود که با دیدگاه‌های هنجاری اروپا همخوانی نداشت. گرچه اروپا و آمریکا در چارچوب هدف‌ها منافع مشترک دارند، ولی در تعریف خطرها و شیوه برخورد با آن تفاوت‌های ژرفی وجود دارد که همین تفاوت‌ها در زمینه طرح خاورمیانه بزرگ نیز دیده می‌شود. بنابراین تا زمانی که برداشت از خطر در میان بازیگران دو سوی آتلاتنتیک به هم نزدیک نشود، نمی‌توان انتظار توافق در زمینه مسائلی همچون طرح خاورمیانه بزرگ را داشت.**

به هنگام رو شدن طرح خاورمیانه بزرگ، درحالی‌که اروپا به ایده خاورمیانه بزرگ با تردید می‌نگریست، آمریکاییان بر این باور بودند که این طرح، دستور کار همکاری واشنگتن و بروکسل و نهادهای وابسته را مشخص می‌کند. اما از همان آغاز نیز به نظر می‌رسید که رهبران و نخبگان اروپا گرایش چندانی به این طرح ندارند و از این‌رو موضوع خاورمیانه بزرگ بیشتر در سطوح میانی و پایینی، بویژه نهادهای مطالعاتی در اروپا مطرح بود. شاید یکی از دلایلی که طرح خاورمیانه بزرگ نتوانست به دل رهبران اروپا، بویژه رهبران آلمان و فرانسه بنشیند، نوع رهیافت و ایستارهای حاکم بر این ایده بود. خاورمیانه بزرگ همانند دیگر راهبردهای کلان آمریکا، طرحی بود جهانی، امنیتی و تهدید محور که هدف آن، ایجاد نظامی تجویزی بود. سمت و سوی این تجویز مبنای اجماع جهانی نداشت، بلکه دنباله دیدگاه‌های یکسونگرانه با تأکید بر تنها ابرقدرت بودن آمریکا بود. ولی راهبرد امنیتی اروپا، بیشتر منطقه‌محور و هدفش، جهانی کردن اروپا بود. از این‌رو اکنون نیز بیشترین توجه اروپا معطوف به همسایگان و گسترش در حوزه پیرامونی است. در همان حال، سیاست‌های اروپا بیشتر جنبه نهادی و چند وجهی دارد. از این دیدگاه، اروپا سیاست‌های امنیتی را تنها در قالب نظامی ارزیابی نمی‌کند، بلکه ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را نیز در نظر دارد. اروپا بیشتر ترجیح می‌دهد تا از ابزار دموکراسی‌سازی، برپایه گفت‌وگو و همکاری بهره گیرد، درحالی‌که ایالات متحده به روندهای سریع مبتنی بر تهدید و تغییر نظام سیاسی گرایش دارد. شاید یکی از اصلی‌ترین دلایلی که باعث می‌شود اروپا به ثبات در خاورمیانه بیشتر اهمیت دهد تا کاربرد نیروی نظامی برای ایجاد دگرگونی در اوضاع منطقه، همسایگی با خاورمیانه و نیاز کشورهای اروپایی به وجود ثبات در این منطقه است. از دید اروپاییان، دامنه بی‌ثباتی و درگیری در خاورمیانه، می‌تواند به اروپا کشیده شود، همچنان که اوضاع کنونی در پاره‌ای از کشورهای خاورمیانه زمینه‌ساز افزایش چشمگیر کوچ به اروپا شده و توازن جمعیتی و فرهنگی را در این اتحادیه به خطر انداخته است (ویستا، ۱۳۸۷؛ امینیان،

۱۳۸۳:۱۷-۱۴).

برسره می‌توان گفت که اتحادیه اروپا تا اندازه زیادی با ابعاد سیاسی و اقتصادی طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا موافقت داشته، ولی درباره ابعاد احتمالی نظامی آن و نیز دگرگونیهای سریع و تغییر رژیمها در منطقه نگران بوده و این نگرانی را آشکارا ابراز کرده است. از همین رو، در برابر طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا، کشورهای اروپایی رویکرد متفاوتی به اصلاحات در خاورمیانه داشتند. کشورهای اروپایی دریافته بودند که ایالات متحده، دموکراسی را برای تأمین منافع ملی خود می‌خواهد و در این راه از دستکاری در انتخابات یا پشتیبانی از کودتاها در منطقه پروا ندارد. به هر روی، شیوه اروپایی بسی نرمتر از رویکرد آمریکا بوده است؛ شاید به این دلیل که ایالات متحده قدرت نظامی بسیار بیشتری از اروپا دارد. آمریکا از عملیات پوششی و مداخله نظامی برای تغییر دادن نظامها در خاورمیانه استقبال کرده، اما اروپاییان رویکردی پیچیده‌تر از ایالات متحده داشته‌اند. با این همه، باید در نظر داشت که همکاری با اروپا، بخش مهمی از سیاست ایالات متحده در خاورمیانه است و چنانچه روزی قرار باشد طرح خاورمیانه بزرگ در دستور کار سیاستمداران آمریکایی قرار گیرد، همکاری فرآتلانتیکی برای اجرای موفقیت‌آمیز آن لازم خواهد بود.

۲-۴. مناقشه اعراب و اسرائیل

تفاوت نگاه آمریکا و اروپا به روند صلح خاورمیانه، ریشه در اختلاف منافع طرفین و نیز پیشینه متفاوت حضور آنها در منطقه دارد. از این رو، ایالات متحده بیشتر بر فرایند صلح میان اعراب و اسرائیل و عزم طرفهای درگیر نظر دارد تا بر ایند آن، در حالی که اتحادیه اروپا ضمن آنکه بر حصول نتیجه تأکید می‌ورزد، خواهان نقشی پویا در منطقه و شکستن انحصارگرایی واشنگتن از راه نقش‌آفرینی در این روند است. اختلاف نظر میان اتحادیه اروپا و آمریکا بر سر روند صلح خاورمیانه در ایستارهای دو طرف بویژه در جریان اعلامیه‌های ونیز (۱۹۸۰) و لوکزامبورگ (۱۹۹۷) بخوبی دیده می‌شود (قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۸۳:۷۵). از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰

• شاید یکی از اصلی‌ترین دلایلی که باعث می‌شود اروپا به ثبات در خاورمیانه بیشتر اهمیت دهد تا کاربرد نیروی نظامی برای ایجاد دگرگونی در اوضاع منطقه، همسایگی با خاورمیانه و نیاز کشورهای اروپایی به وجود ثبات در این منطقه است. از دید اروپاییان، دامنه بی‌ثباتی و درگیری در خاورمیانه، می‌تواند به اروپا کشیده شود، همچنان که اوضاع کنونی در پاره‌ای از کشورهای خاورمیانه زمینه‌ساز افزایش چشمگیر کوچ به اروپا شده و توازن جمعیتی و فرهنگی را در این اتحادیه به خطر انداخته است.

سیاستها و گرایشهای اتحادیه اروپا و ایالات متحده درباره مسائل خاورمیانه چنان ناهمخوان بوده که مایه افت تلاشهای صلح در این منطقه شده و گاه روابط آنها را تیره ساخته است. در پی آغاز گفت‌وگوهای مادرید (۱۹۹۱) و روند صلح فلسطینی - اسرائیلی در اسلو (۱۹۹۳) و شرم‌الشیخ (۱۹۹۶)، اروپاییان در پی بی‌اثر کردن نقش انحصاری واشنگتن در خاورمیانه بویژه در روند صلح اعراب - اسرائیل بوده‌اند و بارها از دیدگاه یکسویه کاخ سفید در مورد اسرائیل انتقاد کرده‌اند، تا آنجا که بازیگری دوباره اروپا و افزایش مشارکت اتحادیه اروپا در روند صلح خاورمیانه در ۱۹۹۶ و مخالفت اعضای این اتحادیه با سیاستهای تل‌آویو، گویای دگرگونی تازه در سیاست خاورمیانه‌ای اروپا شمرده می‌شود (قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۸۳:۷۶).

بی‌گمان این دگرگونی، اختلاف و تنش میان دو سوی آتلانتیک را افزایش داده و بر چشم‌انداز روند صلح اثر گذاشته است. رأی مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره تبدیل جایگاه فلسطین در جامعه جهانی از «نهاد ناظر» به «دولت غیر عضو ناظر» در نوامبر ۲۰۱۲ نیز شکافی دیگر در دیواره هماهنگی دو سوی آتلانتیک پدید آورد؛ شکافی که اختلاف نظر میان کشورهای عضو ناتو و اتحادیه اروپا در زمینه سیاستهای آمریکا در خاورمیانه را در پی داشته است (Richter, 2012).

برخی تحلیلگران بر این باورند که مخالفت شماری

میان فلسطین و اسرائیل است. از این دیدگاه، امنیت اسرائیل در گرو ایجاد یک دولت فلسطینی قابل اعتماد ارزیابی می‌شود. بدین سان، از آنجا که اتحادیه اروپا در سنجش با ایالات متحده سیاست متوازن تری در برابر طرفهای درگیر داشته و با صرف منابع مالی چشمگیری، مشارکت گسترده‌ای نیز در مدیریت فرایند صلح بر عهده گرفته است، امکان افزایش نقش میانجی‌گرانه اتحادیه اروپا در درگیری اعراب - اسرائیل در آینده وجود دارد. (Kuzmicheva, 2007). با این همه، آشکار است که اتحادیه اروپا نمی‌تواند در آینده نزدیک مأموریت‌های نظامی برای مدیریت بحران و اجرای عملیات حفظ صلح در این منطقه پر تنش را به تنهایی ولی بی‌هماهنگی و رایزنی با دیگر بازیگران تعیین‌کننده بر عهده گیرد. همچنین، اسرائیل نیز هیچگاه قائل به نقش‌آفرینی و اثرگذاری اروپا بعنوان بازیگری مستقل در فرایند صلح خاورمیانه نبوده است (واعظی، ۱۳۸۷). هرچند رویکرد اتحادیه اروپا با جهت‌گیری ایالات متحده در روند صلح خاورمیانه تفاوت‌هایی دارد، اما این اتحادیه همچنان به موضع‌گیری و خواست آمریکا وابسته خواهد ماند (آقا علیخانی، ۱۳۸۹: ۱۰۶-۱۰۵).

در این باره که منافع جوامع خاورمیانه‌ای با تفاهم میان بروکسل و واشنگتن در زمینه فرایند صلح خاورمیانه بهتر تأمین می‌شود یا وجود اختلاف نظر میان این دو، به روشنی نمی‌توان نظر داد، اما می‌توان گفت که دیدگاه‌های متفاوت ایالات متحده و اتحادیه اروپا در مورد روند صلح در خاورمیانه می‌تواند بحران‌آفرین باشد. دیدگاه اروپایی از ضرورت پرداختن به این درگیری از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که درگیریها در خاورمیانه در حال سرایت به اروپاست و این، می‌تواند چالش‌های پیش روی کشورهای اروپایی را از جهت همگرا شدن جوامع رو به افزایش مسلمانان بیشتر کند. پس با وجود همگرایی و هماهنگی سیاستها در دو سوی آتلانتیک در زمینه روند صلح اعراب - اسرائیل، خود این موضوع در سایه دیگر ابعاد درگیریها در خاورمیانه به لحاظ تفاوت رویکردهای آمریکا و اروپا، منبع تنش میان دوسو باقی خواهد ماند.

از کشورهای اروپایی با تهاجم نظامی به عراق در ۲۰۰۳، ریشه در سرخوردگی آنها از سیاستهای واشنگتن در فرایند صلح خاورمیانه دارد. از همین رو، گرچه اعضای اتحادیه اروپا بر سر عراق دچار دودستگی شدند، اما در مورد درگیری فلسطین - اسرائیل کوشیده‌اند با وجود اختلاف‌نظرهای تاکتیکی، جهت‌گیریهای کلان سیاست خارجی خود را هماهنگ کنند. بنابراین اتحادیه اروپا در زمینه روند صلح خاورمیانه همواره می‌خواهد تماس خود را با اعراب حفظ کند. از سوی دیگر، بیشتر اروپاییان، از میان رفتن درگیری اعراب - اسرائیل را زمینه‌ساز رویارویی با دیگر بحرانها در خاورمیانه مانند تروریسم و اسلام‌گرایی افراطی و سرانجام پیدایش ثبات در این منطقه به‌شمار می‌آورند. از سوی دیگر، برپایه برخی تحلیلها، علت اصلی اینکه اتحادیه اروپا می‌کوشد به برخی خواستهای فلسطینی‌ها توجه کند بالا گرفتن احساسات ضد صهیونیسم در میان اروپاییان است. به‌لحاظ تاریخی نیز همواره گونه‌ای اختلاف دیدگاه میان برخی دولت‌های اروپایی با ایالات متحده درباره درگیری اعراب - اسرائیل وجود داشته است. (Archick, 2005: 10-11).

افزون بر همه اینها، اروپاییان همواره خواهان رویکردی دوسویه در فشار آوردن به طرف درگیر در روند صلح خاورمیانه بوده‌اند؛ همچنین توسعه اقتصادی، امنیتی و سیاسی فلسطین را نیز مهم می‌دانند زیرا از دید آنان پیمودن همه مسیرهای توسعه در زمینه‌های یادشده، شرط اصلی برقراری صلح پایدار

● تفاوت نگاه آمریکا و اروپا به روند صلح خاورمیانه، ریشه در اختلاف منافع طرفین و نیز پیشینه متفاوت حضور آنها در منطقه دارد. از این رو، ایالات متحده بیشتر بر فرایند صلح میان اعراب و اسرائیل و عزم طرفهای درگیر نظر دارد تا بر ایند آن، در حالی که اتحادیه اروپا ضمن آنکه بر حصول نتیجه تأکید می‌ورزد، خواهان نقشی پویا در منطقه و شکستن انحصارگرایی واشنگتن از راه نقش‌آفرینی در این روند است.

بهره سخن

اینکه چرا ایالات متحده و اروپا در برخی زمینه‌های مهم سیاسی امنیتی در خاورمیانه اختلاف نظر دارند، تنها به نامتوازن بودن قدرت آنها، سیاستهای داخلی گوناگون اعضای اتحادیه اروپا یا سیاستهای یک دولت خاص در آمریکا باز نمی‌گردد؛ بلکه اختلافها معلول تفاوت بنیادین در نگاه آنها به جهان بر پایه ذهنیت و نگرشهای فرهنگی، تجربی و تاریخی‌شان است. چنین تجربه‌ای، زمینه‌ساز روایت‌های گوناگونی می‌شود که برداشتها، رویکردها و راهکارهای گوناگون درباره مسایل سیاسی به همراه دارد. بدین‌سان، ناهمتراز بودن قدرت، به تنهایی توجیه‌کننده جدایی راه ایالات متحده و اروپا در برابر مسائل خاورمیانه نیست. امروزه آمریکا و اروپا در اصل و از دیدگاه فلسفی، درباره ماهیت خطرهایی که متوجه امنیت آنهاست، ایستارهای متفاوت دارند؛ و مورد عراق (۲۰۰۳) مؤید این نکته است.

برداشت‌های سازه‌انگاران از موضوع امنیت گویای آن است که قدرت، تنها عاملی نیست که بر تصمیم به کاربرد نیروی نظامی اثر می‌گذارد. نظریات خردگرایانه، بر نوسانهای داخلی میان دولت‌ها چشم می‌بندند و آنها را واحدهای یکسانی در نظر می‌گیرند که تنها با تفاوت در توانمندیها از هم جدا می‌شوند. اما بی‌گمان قدرت نمی‌تواند همه ابعاد رفتار یک دولت را توضیح دهد. برای نمونه، پشتیبانی کشورهای اروپایی از مداخله در افغانستان، با موضع آنها در برابر جنگ عراق، با وجود دگرگونی ناچیز در موازنه قدرت در سالهای مداخله، ناسازگار است. فرهنگ راهبردی، سیاستهای داخلی و همگرایی در اتحادیه اروپا نیز از دیگر مواردی است که بر رفتار دولتهای عضو این اتحادیه در زمینه مسائل امنیتی خاورمیانه اثر می‌گذارد. فرهنگ راهبردی اتحادیه اروپا در برابر کشورهای خاورمیانه دربردارنده هنجارها، هویتها، معیارهای تاریخی و دریافت و برداشت اروپاییان از وقایعی است که در این منطقه جریان دارد.

بی‌گمان ضعف ساختاری اتحادیه اروپا و نیز ناهمگونی قدرت میان ایالات متحده و اروپا، به شکاف

• در این باره که منافع جوامع خاورمیانه‌ای با تفاهم میان بروکسل و واشنگتن در زمینه فرایند صلح خاورمیانه بهتر تأمین می‌شود یا وجود اختلاف نظر میان این دو، به روشنی نمی‌توان نظر داد، اما می‌توان گفت که دیدگاههای متفاوت ایالات متحده و اتحادیه اروپا در مورد روند صلح در خاورمیانه می‌تواند بحران‌آفرین باشد. دیدگاه اروپایی از ضرورت پرداختن به این درگیری از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که درگیریها در خاورمیانه درحال سرایت به اروپاست و این، می‌تواند چالشهای پیش روی کشورهای اروپایی را از جهت همگرا شدن جوامع رو به افزایش مسلمانان بیشتر کند.

در فهم راهبردی آنها از مسائل امنیتی در خاورمیانه انجامیده است، اما مهمتر از آن، دریافت متفاوت اروپا و آمریکا از سرچشمه‌های امنیت و ناامنی در خاورمیانه است که برخاسته از تجربه تاریخی شهروندان و سیاستمداران آنهاست. اروپاییان از یک‌سو خود را منشأ تمدن آمریکایی می‌پندارند و پیوند دو سوی آتلانتیک را یکسره طبیعی می‌دانند و از سوی دیگر، کوچ و اقامت انبوهی از شهروندان خاورمیانه‌ای در کشورهای اروپایی و افزایش شمار مسلمانان در این قاره که سه برابر مسلمانان در ایالات متحده است، سبب شده است که نگاه اروپاییان به خاورمیانه و مبحث امنیت در آن، متفاوت از آمریکا باشد. از این رو در زمینه روابط اتحادیه اروپا و آمریکا در پیوند با خاورمیانه نوعی واهمگرایی دیده می‌شود؛ بدین معنا که اتحادیه اروپا از یک‌سو می‌کوشد با تدوین راهبردهای امنیتی ویژه خود، راه کمابیش مستقلی از آمریکا در خاورمیانه در پیش گیرد و از سوی دیگر مراقب است که این استقلال عمل به دور شدن از واشنگتن و کم‌رنگ شدن نقش بین‌المللی اتحادیه نینجامد.

از سوی دیگر، نزدیکی جغرافیایی اتحادیه اروپا به خاورمیانه و نیز جمعیت چشمگیر مسلمان و عرب در کشورهای عضو این اتحادیه، سبب شده است که شناخت و دریافت مشترک اروپاییان از امنیت

منابع:

- آقا علیخانی، مهدی (۱۳۸۹)، «سیاستهای اتحادیه اروپا در روند صلح خاورمیانه»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، (۱۲): ۶: ۷۳-۱۱۱
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۴)، «سازنده‌گرایی: چارچوبی تئوریک برای فهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، دانشنامه حقوق و سیاست، (۳): ۱: ۲۳-۴۰
- امینیان، بهادر (۱۳۸۳)، «آمریکا و طرح خاورمیانه بزرگ: اهداف، ابزار و مشکلات»، سیاست دفاعی، (۴۸): ۱۲: ۷-۲۶
- شفیعی عربی، میرعلی (۱۳۸۷)، «اهمیت منطقه خاورمیانه و بررسی اجمالی طرح خاورمیانه بزرگ»، فضای جغرافیایی، (۲۳): ۸: ۸۳-۱۱۳
- عباسی، مجید (۱۳۸۸) «مطالعه نظری سیاست خارجی دوجانبه اتحادیه اروپا و جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، (۸): ۵: ۲۶۶-۲۳۵
- ----- (۱۳۹۲)، چالشهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا در دوره پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
- ----- و مرتضی فرخی (۱۳۸۸)، «چارچوبی تحلیلی برای مفهوم امنیت از منظر سازه‌نگاری»، مطالعات سیاسی، (۶): ۲: ۹۶-۷۱
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۲)، نظریه‌های امنیت، تهران: ابرار معاصر.
- قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۳۸۳)، «صلح خاورمیانه: مقایسه رهیافت‌های اروپا و آمریکا»، مطالعات خاورمیانه، (۳۷): ۱: ۹۸-۷۵
- مرادی، محمدنبی (۱۳۹۳) «۲۰ دلیل ناکامی آمریکا و ناتو در افغانستان»، خبرگزاری فارس، ۱۰ تیر، در: <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930407000885>
- مرکز تحقیقات استراتژیک (۱۳۸۳)، «طرح خاورمیانه بزرگ: اهداف و چشم‌اندازها»، ۱۳ اردیبهشت، در: <http://www.csr.ir/departments.aspx?abtid=01&depid=447&semid=143>
- همشهری آنلاین (۱۳۸۶)، «اختلاف آمریکا و اروپا بر سر افغانستان»، ۱۴ بهمن، در: <http://www.hamshahrionline.ir/details/43383/world/asia>

کشورهای خاورمیانه بسی بیشتر و بهتر از ایالات متحده باشد. گذشته از آن، نزدیکی جغرافیایی و مسأله پناهندگان عرب و مسلمان، آسیب‌پذیری اتحادیه اروپا را در صورت مداخله نظامی و امنیتی در خاورمیانه، بسی بیشتر می‌کند و از این‌رو اعضای این اتحادیه می‌کوشند تا جایی که می‌توانند خود را از ماجراجوییهای واشنگتن در این منطقه دور نگاهدارند. براین پایه، تاکنون همراهی اتحادیه اروپا با آمریکا در خاورمیانه بیشتر از گونه سیاسی و اقتصادی بوده و همراهی نظامی تنها زمانی صورت پذیرفته، که از اجماع بین‌المللی و پشتوانه حقوقی برخوردار بوده است. کشورهای بزرگ عضو اتحادیه اروپا با بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی و اقتصادی و کاربرد قدرت نرم، در پی تغییر وضع موجود در خاورمیانه به سود خود هستند، ولی ایالات متحده به علت جایگاهی که دارد، می‌کوشد همزمان از قدرت سخت و نرم برای ایجاد دگرگونی در خاورمیانه بهره گیرد. همراهی اتحادیه اروپا با آمریکا در خاورمیانه در زمینه‌های نظامی و امنیتی مایه خدشه‌دار شدن وجهه اتحادیه اروپا نزد شهروندان این اتحادیه و دولت‌ها و ملت‌های خاورمیانه خواهد شد که بی‌گمان مطلوب دولت‌های اروپایی نیست.

● اینکه چرا ایالات متحده و اروپا در برخی زمینه‌های مهم سیاسی امنیتی در خاورمیانه اختلاف نظر دارند، تنها به نامتوازن بودن قدرت آنها، سیاستهای داخلی گوناگون اعضای اتحادیه اروپا یا سیاستهای یک دولت خاص در آمریکا باز نمی‌گردد؛ بلکه اختلافها معلول تفاوت بنیادین در نگاه آنها به جهان بر پایه ذهنیت و نگرشهای فرهنگی، تجربی و تاریخی‌شان است. چنین تجربه‌ای، زمینه‌ساز روایت‌های گوناگونی می‌شود که برداشت‌ها، رویکردها و راهکارهای گوناگون درباره مسایل سیاسی به همراه دارد. بدین‌سان، ناهمتراز بودن قدرت، به تنهایی توجیه‌کننده جدایی راه ایالات متحده و اروپا در برابر مسائل خاورمیانه نیست.

- Richter, P. (2012), "U.N. boosts Palestinians' status to non-member observer state", **Los Angeles Times**, 29 November, available at: <http://articles.latimes.com/2012/nov/29/world/la-fg-wn-un-vote-palestinians-20121129>
- Stahl, B. (2005), "Understanding the 'Great Split' in Iraq Crisis: A Comparative Approach of the Member States Foreign Policy", **UACES Conference**, Zagreb, 4-7 Sept, available at: http://www.phil.uni-passau.de/fileadmin/group_upload/61/understanding_the_great_split.pdf
- ----- (2008), "Incoherent Securitization: the EU in the Iraq Crisis", **Hamburg Review of Social Science**, June, 3(1): 70-106.
- **The Guardian** (2008), "Gates demands more troops willing to 'fight and die' in Afghanistan", 7 February, available at: <http://www.theguardian.com/politics/2008/feb/07/foreignpolicy.uk>
- Walker, R. (2009), "U.S., Allies at Odds Again over Afghanistan", **American Free Press**, No. 6, 9 February, available at: http://www.americanfreepress.net/html/allies_at_odds_166.html
- Wittes, T. C. and Youngs, R. (2009), "Europe, the United States, and Middle Eastern Democracy: Repairing the Breach", **Saban Center at Brookings**, January, No. 18, available at: http://www.brookings.edu/~media/research/files/papers/2009/1/middle%20eastern%20democracy%20wittes/01_middle_eastern_democracy_wittes.pdf
- Wood, S. (2003), "The Iraq War: Five European Roles", **National Europe Centre Paper**, No. 112, 13 June, available at: <https://digitalcollections.anu.edu.au/bitstream/1885/41693/3/EuropeandIraq-paper.pdf>
- واعظی، محمود (۱۳۸۷)، «رویکرد اتحادیه اروپا به خاورمیانه»، مرکز تحقیقات استراتژیک، قابل دسترس در: <http://www.csr.ir/departments.aspx?abtid=07&depid=44&semid=1465>
- ویستا (۱۳۸۷)، «آمریکا، اروپا و خاورمیانه بزرگ»، در: <http://vista.ir/article/200946>
- Archick, K. (2005), "European Views and Policies Toward the Middle East", **CRS Report for Congress**, 9 March, available: <http://www.fas.org/sgp/crs/mideast/RL31956.pdf>
- Flanagan, S. and Others (2011), "Afghanistan: A Stress Test for Transatlantic Security Cooperation", **Center for Strategic and International Studies (CSIS)**, 1 May,: 187-200.
- Forsberg, T. (2005), "German Foreign Policy and the War on Iraq: Anti-Americanism, Pacifism, or Emancipation", **Security Dialogue**, 32(2): 213-231.
- Harnisch, S. (2004), "German Non-Proliferation Policy and the Iraq Conflict", **German Politics**, 13(1): 1-34.
- Johnston, A. I. (1995), "Thinking about Strategic Culture", **International Security**, 19(4): 32-64.
- Kuzmicheva, L. (2007), "EU Foreign Policies in the Middle East; Iran, Iraq, Syria, Israeli-Palestinian Peace Process", **Wilson Center**, available at: <http://www.wilsoncenter.org/sites/default/files/kuzmicheva.pdf>
- Metawe, M. (2011), **The Middle East in Transatlantic Politics (2003 - 2009)**, PhD Dissertation, Center for American Studies, Philosophische Fakultät, Heidelberg University.
- Miguel, L. (2008), "Iraq and Afghanistan: A Comparison Based on International Law", **Elcano Royal Institute**, 8 February, available at: http://www.realinstitutoelcano.org/wps/portal/web/ri/elcano_en/contenido?WCM_GLOBAL_CONTEXT=/elcano/elcano_in/zonas_in/defense+security/ari10-2008#.VNzbu-aUeux